

# دختر: فرار کردم...

عکاس: موحان خسروزاد

گزارش: دریا توفانی<sup>۱</sup>

بیارم. دلم می‌خواد مستقل باشم.  
فرار کردم که زندگی مستقلی رو تجربه کنم؛ که اتفاقاً خیلی هم قشنگه ...  
همش پارتنی، خوش گذرونی، رفیقای باحال و ...  
جایی که دیگه هیچ‌کس نیست ازت بپرسه کجا بودی؟ چرا دیر اومدی؟ چرا با تلفن حرف زدی؟ این کی بود؟ اسمش چیه؟ باهات کجا آشنا شدی؟  
وقتی فرار کردی دیگه هیچ‌کس نیست مزاحمت بشه، هر کاری خواستی می‌کنی ... خیلی هم خوبه. اینجور وقت‌ها دیگه نباید از هیچی بترسی. الکل، دوا، بعد چند وقت ایناهمشون عادی می‌شن. ولی اگر بترسی، دیگه تو بچه‌ها جا نداری، روت حساب نمی‌کنن، فکر می‌کنن جا زدی، که اینم خیلی بده.

هدیه - ط. در مجتمع قضایی شهید مطهری در مورد فرارش از خانه می‌گوید:

- به همسرم هیچ‌گونه علاقه‌ای نداشتم و خودم با کس دیگری سوگند ازدواج خورده بودم؛ ولی برخلاف میل و با اصرار خانواده‌ام ازدواج کردم. وقتی همسرم و خانواده‌اش فهمیدند، من علاقه‌ای به این وصلت نداشتم و با اجبار قبول کرده‌ام. به فاصله‌ی کمی مراسم عروسی را برگزار کردند. شب عروسی طبق نقشه‌ی قبلی، با همسرم مهربان بودم و از این‌که باصراحت گفته بودم به او علاقه‌ای ندارم؛ اظهار ندامت کردم او هم بسیار خوشحال شد و پذیرفت. من پس از کمی صحبت به بهانه‌ای به حیاط آمدم و فرار کردم و

۱. فرار از خانه جرم است.  
۲. مجرم باید مجازات شود.  
۳. دختری فرار می‌کند (از خانه‌ی پدری)، او مجرم است؛ پس باید مجازات شود.  
۴. مجازاتش می‌کنند. زندان، شلاق، تبعید موقت و ...  
۵. خودش می‌گویند: «زندان، دانشگاه است»؛ پس اگر تا به حال فقط بلد بود فرار کند، حالا دیگر دزدی، تقلب و هزار چیز دیگر را هم یاد می‌گیرد.  
- چرا فرار کردی؟  
- مگه نمی‌دونستی نباید فرار کنی؟  
- مگه نمی‌دونستی حق نداری سوار ماشین غریبه بشی؟  
- هیچ می‌دونی تا حالا چند نفر اینطوری کشته شدن؟  
- اصلاً می‌دونستی چه خطرهایی تهدیدت می‌کرد؟  
- فکر نکردی اگه ما پیدات نکنیم چه بلایی سرت می‌یاد؟ ... بیچاره؟  
- نه، نه، نه ...!

هیچ کدام اینهارو نمی‌دونم. یا شاید هم همشونو می‌دونم؛ اصلاً عمداً فرار کردم، دلم می‌خواست. فرار کردم که بابام بفهمه من هم توی خونه‌اش هستم. خودمو که نمی‌دید، فرار کردم شاید جای خالی منو احساس کنه ...

ببینه وقتی نیستیم، به نفر از خانواده‌ش کم شده، اصلاً به نون خور کم تر. شاید اینطوری بهتر باشه. دلم نمی‌خواد کسی بدونم چه جور زندگی می‌کنم. دلم می‌خواد فقط خودم از کارهام سردر

● آزارهای جنسی از طرف محارم از دیگر عوامل فرار دختران است. متأسفانه تا امروز هیچ قانون و مجازات مشخصی برای این جرم پیش‌بینی نشده است.

۱- بانسکر از خانم مهناز رجبی برای گفت و گو با دختران فراری و یکی از مسئولین در دادگاه.

با کوشش احسان افشار

● به طور کلی دوره‌ی نوجوانی با تغییرات گوناگون جسمی و روانی همراه است و می‌توان گفت این دوره یکی از بحرانی‌ترین ادوار زندگی محسوب می‌شود.

همکلاسیم قرار داشتم که برای خرید کتاب برویم. ۲ ساعت منتظر ماندم، او نیامد. در همین حین متوجه ماشین مدل بالایی شدم که بالا و پائین می‌رفت. به من اصرار کرد سوار شوم. من هم فقط برای تفریح سوار شدم. البته از دوستم هم ناراحت بودم؛ چون مرا سر کار گذاشته بود. تصمیم گرفتم سوار ماشین شوم و با راننده‌اش که پسر جوانی بود، صحبت کنم تا ناراحتیم رفع شود.

سوار شدم، هوا گرم بود. با هم نهار را بیرون خوردیم و او به من پیشنهاد کرد به خانه‌اش برویم. گفتم: «نمی‌آیم»، گفت: «می‌ترسی؟» برای این که فکر نکند ترسیده‌ام، قبول کردم و به خانه‌شان رفتم. پس از کمی گفت‌وگو مشروبات الکلی آورد که بخوریم. من قبول نکردم. خودش چند استکان خورد و ادای آدم‌های مست را در آورد. چند بار خواستم بیرون بیایم اما مانع شد. او مثل یک حیوان وحشی با من رفتار می‌کرد. به دست و پایش افتادم که کاری به من نداشته باشد. بی‌فایده بود. پس از این که مرا مورد اذیت و آزار قرار داد، بیرونم کرد و گفت: «دیگر این طرف‌ها پیدات نشود.» حال بدی داشتم. به منزل خودمان نرفتم و ترجیح دادم به منزل خاله‌ی کوچکم که خیلی با هم صمیمی بودیم، بروم. جریان را برایش

با تاکسی به در منزل شخص مورد علاقه‌ام رفتم و از آن جا با هم به شمال رفتیم؛ که پس از چند روز دستگیر شدیم.

- فکر نمی‌کنی اشتباه کرده‌ای؟

- من از علم پشیمان نیستم؛ چون خیلی سعی کردم این وصلت سرنگردد؛ ولی خانواده‌ام قبول نکردند.

- به چه علت از وصلت امتناع می‌کردی؟

- با همسرم ۱۴ سال تفاوت سنی داشتم و به او علاقه‌ای نداشتم.

- حرفی ندارید؟

- از خانواده‌ها خواهش می‌کنم بدون علت مانع وصلت فرزندانمان با شخص مورد علاقه‌شان نشوند و به اجبار آنان را راضی به ازدواج نکنند؛ چون بالاخره یک روز نتیجه‌ی منفی این کار مشخص می‌شود.

در سالن پزشکی قانونی نشسته بودم؛ که متوجه ورود چند دختر دستبند به دست شدم. پس از چند لحظه خود را به آنها رساندم و با اولین نفر که چهره‌ی معصوم و آرامی داشت و حدوداً ۱۷ ساله به نظر می‌رسید سر صحبت را باز کردم. او علت دستگیری خود را چنین بیان کرد:

- دو سبال پیش حوالی میدان آزادی با

● ای کاش، جایگاه‌ها در اختیار کسانی قرار می‌گرفت که می‌توانستیم بگوییم شایسته‌سالاری انجام پذیرفته است.

● نمی‌توان انتظار داشت که جامعه آسیب دیدگان اجتماعی را به عنوان بیمار بنگرد، در حالی که کسانی که نقش مشاوران اجتماعی مسئولان امر را ایفا می‌کنند، چنین دیدگاهی ندارند.





تعریف کردم و به همراه او به پزشک متخصص زنان مراجعه کردم و...

یک سال پس از این ماجرا با پسری دوست شدم و او به من وعده‌ی ازدواج داد. متأسفانه گول حرف‌های قشنگش را خوردم و با هم ارتباط خاص داشتیم. کم‌کم توسط او معتاد شدم و شروع به خرید و فروش مواد مخدر کردم؛ تا این‌که خانواده‌ام متوجه این امر شدند. مدتی توسط آنها در خانه حبس بودم و در یک فرصت مناسب از غفلت‌شان استفاده و از خانه فرار کردم. ناچار شدم با خرید و فروش مواد مخدر و مشروبات الکلی مخارجم را تأمین کنم؛ به همین دلیل توسط نیروی انتظامی دستگیر شدم.

**- الان برای چه به پزشکی قانونی آمده‌ای؟**

- انجام آزمایش اعتیاد

**- چرا بار اول که مرتکب اشتباه شدی، آن آقا را**

**در اختیار قانون قرار ندادی؟**

- در خانواده‌ی ما مردی غیر از پدرم وجود ندارد. از ترس این‌که مرا نکشد به او نگفتم. شوهر خاله‌ام هم فوت کرده بود. بعد مجبور شدم یکی از آشنایان مان را بفرستم. او هم نمی‌دانم چه‌طور با آن مرد به توافق رسیدند؛ فکر می‌کنم او پول گرفت.

**- فکر می‌کنی علت انحراف‌تان چه بوده است؟**

- از یک شوخی ساده به نام «اتو» شروع شد.

در سالن پزشکی قانونی با دختر جوان ۱۶ ساله‌ای که حمیرا نام دارد، گفت‌وگو می‌کنم. حمیرا علت فرار خود را از خانه چنین بیان می‌کند:

- از وقتی چشم باز کردم، پدرم همیشه حالت غیرطبیعی داشت؛ به عبارتی دائم‌الخمر بود. پدر و مادرم هر دو تحصیل کرده بودند. وضع مالی خوبی هم داشتیم و من تنها فرزند خانواده بودم. پدرم همیشه از مشروبات الکلی استفاده می‌کرد و

خانواده‌ی خود را آزار می‌داد و بیش‌تر بار زندگی بر دوش مادرم بود. یادم است از بچگی پدرم اجازه نمی‌داد با پسرای همسن و سال خودم بازی کنم و زمانی که ندانسته با پسریچه‌ای بازی می‌کردم، کتک‌های وحشتناکی می‌خوردم؛ حتی اگر مادرم هم دخالت می‌کرد. دست کمی از من نداشت؛ با مادرم هم رفتار خوبی نداشت. تا این‌که ۱۴ ساله شدم و پدرم به علت زیاده‌روی در استعمال مشروبات الکلی فوت کرد. شاید باورناتان نشود، ولی فوت پدرم بهترین خبری بود که شنیدم. پس از فوت پدرم احساس کردم از قفس رها شده‌ام. به طوری که شبانه‌روز با دوستانم بودم. اوایل مادرم از کارهایم ناراضی بود و با هم جر و بحث می‌کردیم؛ ولی پس از مدتی وقتی دید فایده ندارد، دیگر کاری با من نداشت. شب‌ها پسر و دختر پای بساط تریاک جمع می‌شدیم و من همیشه زیاده‌روی می‌کردم که کم نیاورم و کم‌کم به هرویین روی آوردم. حرکات نمایشی خودزنی انجام می‌دادم. تا این‌که با مادرم حسابی درگیر شدم و از خانه بیرون آمدم و توسط نیروی انتظامی دستگیر شدم.

**- علت اصلی انحراف خود را چه می‌دانید؟**

- کمبود محبت در زندگی باعث شد که به

**● دختر فراری از لحاظ اصول اجتماعی، بزه‌کار و مجرم نیست بلکه شرایط و فشار مشکلات در خانواده، باعث بروز این رفتار می‌شود.**

انحراف کشیده شوم

- حرف دیگری ندارید؟

- به همسن و سال‌هایم توصیه می‌کنم به خودمان ثابت کنیم که چه هستیم، نه این که برای جلب توجه و محبت دیگران دست به هر کاری بزنیم.

یکی از آسیب‌های اجتماعی که متأسفانه روز به روز بیش‌تر می‌شود، معضلی به نام دختران فراری است. براساس گزارش سازمان بهداشت جهانی، سالانه بیش از یک میلیون نوجوان ۱۳ تا ۱۹ ساله از خانه فرار می‌کنند؛ که ۷۴ درصد از این تعداد دختر و ۲۶ درصد پسر هستند.

وقتی پای صحبت و درد دل عده‌ای از این افراد می‌نشینیم، علت این کار را رهایی از رنج و سختی‌ها می‌دانند و بر این باورند که با پناه بردن به خیابان‌ها، مشکلات شان از بین می‌رود. آنها نمی‌دانند که مشکل اصلی بیرون از خانه منتظر آنهاست. آنان به دنبال سراب و تصورات خیالی از خانه‌گریزان می‌شوند و پس از فرار از خانه مورد سوء استفاده قرار می‌گیرند و دیگر روی بازگشت به خانه را ندارند. وقتی با آنها گفت‌وگو می‌کنیم، می‌گویند: «ای کاش قدر محیط خانه و خانواده را با تمام سختی‌هایش می‌دانستیم.»

پس آن چه مسلم است، سختی‌ها و رنج‌های بیرون از خانه صدها برابر بیش‌تر از مشکلات داخل خانه است. عده‌ای از نوجوانان فراری، علت را در وضعیت اقتصادی، اجتماعی، اعتیاد والدین، دوستان ناباب و کنترل شدید خانواده می‌دانند.

شاید یکی از دلایل فرار دختران، گسترش این خبر باشد که آمار دختران آمده‌ی ازدواج بیش‌تر از پسران است. همین موضوع باعث می‌شود تا دختران با کوچک‌ترین اشاره‌ای مقدمه‌ی یک آشنایی را برای ازدواج فراهم کنند؛ که در بسیاری از موارد نیز، چنین نمی‌شود. در این زمینه با دختری ۱۶ ساله در مجتمع قضایی امام خمینی، درباره‌ی علت فرارش از خانه گفت‌وگو می‌کنیم.

او می‌گوید: «پسر همسایه‌مان گفت قصد ازدواج با من را دارد من هم به مادرم گفتم و او در جواب گفت که باید به خواستگاری بیاید، وقتی به آن پسر گفتم، او صلاح را در مدتی آشنایی بدون اطلاع خانواده دانست. پس از چندی که با هم بیرون می‌رفتیم، با خوردن آبمیوه‌ای من را بیهوش کرد! و وقتی چشم باز کردم، در خانه‌ای بودم و پس از چند روز توسط نیروی انتظامی در آن خانه دستگیر شدم.»

ورم‌زیا، کارمند قسمت بازرسی قضایی سازمان زندان‌ها معتقد است که: «افراد انتقالی به این مرکز، دلایل متعددی برای انجام اعمالشان دارند، همانند اعتیاد والدین، فقر اقتصادی، یا بالعکس پول و رفاه زیاد و ضعف اعتقادی که متأسفانه در خیلی از جوانان، منجر به فساد و بی‌بندوباری شده است. البته تعدادی نیز علت را تبعیض بین دختر و پسر در خانواده می‌دانند؛ تا جایی که خود را عنصر مزاحم می‌پندارند و دوست دارند به جایی بروند که مورد توجه قرار گیرند. پس باید در این زمینه فرهنگ‌سازی شود.»

**پروانه** دختری است ۱۴ ساله، که از خانه فرار کرده است و ما او را در پزشکی قانونی می‌بینیم. او هم داستانی مشابه دیگران دارد. علت فرارش از خانه را چنین بیان می‌کند:

- پدرم معتاد بود و از لحاظ اقتصادی هم وضعیت مناسبی نداشتیم. مادرم نیز در منزل دیگران کلفتی می‌کرد و ما همیشه در معرض آزار و اذیت و کتک‌های پدر بودیم. من نزد همسالانم احساس حقارت می‌کردم تا این که آخرین باری که پدرم بی‌دلیل مرا کتک زد، تصمیم گرفتم از خانه فرار کنم به همین دلیل به بهانه‌ی خرید، خانه را ترک کردم. مدتی در پارک‌ها سرگردان بودم؛ تا این که با حمید آشنا شدم و او خیلی دلسوزانه با من سر صحبت را باز کرد و من هم برایش از وضعیت خود و خانواده‌ام صحبت کردم. او به من گفت مرا مثل خواهر خود می‌داند و هر کاری بتواند برایم انجام می‌دهد. بعد دعوتم کرد که به خانه‌ی آنها بروم. ضمن این که خانواده‌اش مدتی در شهرستان به سر می‌برند، من نیز دعوتش را قبول کردم که متأسفانه مورد تعرض وی واقع شدم و فردای آن روز همراه او وارد یک ساختمان نیمه‌کاره شدیم؛ که چند نفر در آن مشغول کشیدن تریاک بودند. او پس از مدت کمی مرا گذاشت و رفت؛ که این بار مورد آزار همه‌ی آنها قرار گرفتم و برای امرار معاش مجبور به خرید و فروش مواد مخدر شدم.

- چرا به منزلتان برنگشتید؟

- متأسفانه روی برگشت نداشتیم؛ ولی ایکاش برمی‌گشتم. الان حاضرم شکنجه‌های پدرم و حتا بیش‌تر از آن را تحمل کنم و کنارشان باشم.

- فکری می‌کنید علت فرار تان چه بوده است؟

- بی‌فکری، تصور قشنگی از زندگی داشتیم که بعد فهمیدم سراب بود.

و این جا خانه‌ی فرهنگ کوثر است، لیلا دختر ۱۶

ساله، علت فرار خود را دعوای مداوم پدر و مادرش می‌داند و می‌گوید: «چهار تا بچه بودیم، سه دختر و یک پسر، که من بچه‌ی بزرگ خانه بودم. از وقتی که یادم هست همیشه در خانه شاهد دعوای پدر و مادرم بودم؛ تا این که آنها از هم جدا شدند، البته بیش‌تر به اصرار مادرم، آن هم پس از ۱۵ سال زندگی مشترک. مدت کمی از جدایی آنها می‌گذشت که مادرم با دوست صمیمی پدرم ازدواج کرد. این خبر به ما خیلی ضربه زد، به طوری که احساس می‌کردم خواهرها و برادرم دچار افسردگی شده‌اند. پدرم وقتی تحقیق کرد متوجه شد مادرم از قبل با دوستش (دوست پدرم) رابطه داشته و علت اصرار مادرم برای جدایی همین مسئله بوده است. پس از این خبر رفتار پدرم تغییر کرد، به خصوص نسبت به من و خواهرهایم. کلیه‌ی رفت و آمدهای ما را تحت نظر داشت و دیگر ادامه‌ی تحصیل ما را صلاح ندانست. وقتی از منزل بیرون می‌رفت در اقل می‌کرد که ما از خانه بیرون نرویم، روز آخری که پدرم از منزل بیرون رفت من هم از پشت‌بام به حیاط همسایه و از آن جا به بیرون رفتم. چند ساعت در خیابان‌ها سرگردان بودم؛ تا این که هوا کاملاً تاریک شد. ماشین‌های زیادی توقف می‌کردند که من سوار شوم ولی اعتنایی نمی‌کردم تا این که یک ماشین پژو آمد که راننده‌اش مرد سن و سال دار موقری بود. من هم سوار شدم. علت این که تا آن ساعت شب بیرون از منزل بودم را برایش توضیح دادم. او از من خواست شب را نزد خانواده‌اش بسر ببرم تا فکری برایم بکند. من هم پذیرفتم و به خانه‌اش رفتم و با همسر او به نام آریتا آشنا شدم. پس از مدتی گفت‌وگو و ابراز تأسف، شب برای خواب رفتم. نیمه‌های شب احساس کردم کسی وارد اتاق شد. متوجه شدم همان صاحبخانه است. حسابی ترسیدم ولی کاری از دستم ساخته نبود، متأسفانه او حقایق را به من گفت که واقعاً برایم غیرقابل تصور بود. من متوجه شدم جایی که من در آن هستم خانه‌ی فساد است و





با چه افرادی روبه‌رو شود و چه مشکلاتی برای او رخ دهد.

آزارهای جنسی از طرف محارم از دیگر عوامل فرار دختران است. متأسفانه تا امروز هیچ قانون و مجازات مشخصی برای این جرم پیش‌بینی نشده است. یعنی زمانی که دختری به ما مراجعه می‌کند و می‌گوید که از طرف دایی، برادر و حتی پدر خود مورد تعرض قرار گرفته است، قانون هیچ تصمیم خاصی در مورد او نمی‌گیرد. زمانی که پدر به عنوان پشتوانه‌ی مقاومت، فرزندش را مورد چنین ظلمی قرار می‌دهد، دیگر مشخص است که بچه‌ی او با چه روحیه‌ای وارد اجتماع می‌شود و باید زندگی خود را با چه ضربیه‌ی روحی - روانی سنگینی ادامه دهد؛ که این امر بر تمام جزئیات زندگی او اثر می‌گذارد.

از علل دیگر، ورود بچه‌ها از شهرستان‌ها به تهران برای جست‌وجوی کار است. آنها خودشان بعدها می‌گویند: «هر جا که بود برای کار رجوع کردیم. آنها در ابتدای کار، چیز دیگری را از ما تقاضا می‌کردند.»

### سن بحران (۱۳ تا ۱۷ سال)

قصد فرار معمولاً از سن ۹ سالگی شکل می‌گیرد. فرار کودکان در بار اول خطرناک است و چنان چه در بازگشت، کودک با تنبیه شدید مواجه شود، این قصد در او تشدید و انگیزه‌اش تکرار خواهد شد و متأسفانه در صورت وقوع در دفعات بعد، باید منتظر پیامدهای فرار باشیم. مهم‌ترین تفاوت فرار

«اولین علت، طلاق پدر و مادر است. خانواده نابسامان می‌شود و بچه‌ها ارضانمی‌شوند و یا ناپدری و نامادری دارند و محیط خانه به قدری آزار دهنده است و کمبود محبت وجود دارد که دیگر نوجوان تحمل نمی‌کند و از خانه بیرون می‌آید. آزار و اذیت و شکنجه ناپدری و نامادری نیز از علل فرار است. در صورت دیگر، پدر و مادر از هم جدا می‌شوند و هر کدام به راه خود می‌روند و چون می‌خواهند ازدواج کنند مسئولیت بچه را قبول نمی‌کنند؛ و اقوام باید او را نگه دارند و بچه که در این شرایط احساس سربار بودن می‌کند، از خانه فرار می‌کند. زیرا او جوان و احساساتی است. دومین علت و عامل فرار، اعتیاد والدین است؛ که در طی آن نوجوان عاملی برای انتقال مواد مخدر می‌شود. در خانواده‌ای که والدین معتاد و لالایی هستند؛ به دلیل در نظر نگرفتن بسیاری از هنجارهای اجتماعی، محیط خانواده تبدیل به محیطی متفاوت و منفی می‌شود. در ضمن، رفت و آمدهای افراد بدون صلاحیت در خانواده، جوی ناامن و بدون اطمینان ایجاد می‌کند. این عامل موجب می‌شود تا نوجوان برای تجربه کردن دنیای دیگر که دور از هیاهوی خانه باشد، خیابان‌ها را انتخاب کند.

از علل دیگر می‌توان به تفاوت بین نسل قدیم و جدید اشاره کرد. معیارهایی که پدر و مادر جامعه‌ی قدیم داشتند و معیارهایی که پدر و مادر امروزی دارند. این به دلیل گسترش ماهواره و ویدئو و... است که فرزند را با رویکرد دیگری از فرهنگ روبه‌رو می‌کند. رویکردی که پدر و مادر او قبلاً با آن روبه‌رو نبوده‌اند. این امر سبب ایجاد یک شکاف و اختلاف فکری بین فرزند و پدر و مادر و عدم درک متقابل می‌شود. پس فرزند ترجیح می‌دهد در خانه نماند و آن وضعیت را تحمل نکند و به محیط بیرون پناه می‌آورد.

در نهایت این که معمولاً این پدر و مادرها پیش از استعداد و ظرفیت فرزندانشان از آنها توقع دارند؛ پس فرزندان همیشه در اضطراب و استرس به سر می‌برند و دوست دارند از این شرایط خارج شوند و با مسائلی از قبیل این که بچه دوست دارد بازی کند، ولی پدر و مادر او را مجبور به درس خواندن می‌کنند. یا وقتی که نمره‌ای کم‌تر از حد انتظار پدر و مادر می‌آورد، او را مؤاخذه می‌کنند... پس او ترجیح می‌دهد شب را به خانه نرود تا از این استرس‌رهایی پیدا کند. تحمیل عقیده‌هایی مانند انتخاب اجباری رشته تحصیلی نیز می‌تواند منشأ ایجاد تفاوت باشد.

از عوامل دیگر که مختص بچه‌های شهرستانی است، ازدواج‌های اجباری است؛ که در خانواده‌های پرجمعیت، پدر برای این که مخارج کم‌تری را بر دوش بکشد دختر خود را به عقد پیرمردی درمی‌آورد به صرف این که یک نفر از اعضای خانواده‌اش کم شود. بنابراین دختری که تحت چنین شرایطی بدون میل خود ازدواج می‌کند، همیشه در صدد تغییر موقعیت است. نتیجه این می‌شود که چنین دختری از دور افتاده‌ترین روستاهای زاهدان به سمت تهران می‌آید و دیگر این دست تقدیر است که او در بین راه

این زن و مرد گردانندگان آن هستند؛ تا این که ۴ ماه پس از سکونت من در آن جا مأمورین همه را گرفتند. واقعا از کارم پشیمان هستم و بیش‌تر ناراحت آینده‌ی خواهرانم هستم و درک می‌کنم پدرم چه ضربیه‌ی روحی و وحشتناکی دیده است.»

### از کجا شروع می‌شود؟

**فهیمة اسکندری** مدیرعامل مؤسسه‌ی حمایت از آسیب‌دیدگان اجتماعی و طراح پروژه‌ی خانه‌ی ریخته، آسیب‌های اجتماعی را زنجیره‌وار می‌داند و معتقد است، هیچ مسئله و آسیب اجتماعی را نباید جدا از اجتماع دانست. او اظهار می‌دارد: «بحث دختران فراری نمی‌تواند از اعتیاد، فقر و فحشا جدا باشد. کارشناسان موضوع فحشای دختران فراری را یک فرایند قلمداد می‌کنند. نمی‌توان گفت دختری فرار می‌کند و عده‌ای در خیابان، او را اغفال می‌کنند و سپس او چند روز بعد به فساد کشیده می‌شود. اگر چنین فکر کنیم به نتیجه نمی‌رسیم. این طور نتیجه‌گیری مانند حباب روی آب است.»

وی به فرایند تربیتی خانواده اشاره می‌کند و می‌گوید: «کندن رشته‌های عاطفی فرزند از پدر و مادر کار بسیار دشواری است و تیرهای محکمی مانند: اعتیاد پدر و مادر، نابسامانی پدر و مادر و طلاق و غیره برای قطع این رشته‌ها می‌خواهد. انسان به طور فطری کمال جو است. از دیدگاه کارشناسی اگر بچه‌ای متولد شود و مادر به هیچ عنوان برای او کار تربیتی نکند و آموزش هم ندهد فقط لوح بچه را سیاه نکند و این لوح سفید باشد، کمال در آن جلوه می‌کند. مانند زمینی که بنیه‌ی رویش گیاه دارد و هر چه از آن بکنیم باز می‌روید. تمام اینها در اعتقادات دینی ما وجود دارد؛ یعنی در تمام مکاتب دینی و بینش اسلامی، انسان خداجو و کمال جو است. بر همین مینا به هیچ انسانی ذاتاً آلوده گفته نمی‌شود؛ پس یک سلسله فرایند و اعمالی هستند که کمال را از فرد جدا می‌کنند. حال می‌گوییم این فرایند برای دختر نوجوان چه چیزی است؟ محیط تربیتی که مرکز ثقل آن خانواده است و خانواده جدای از اجتماع و جامعه نیست. شاید ما نتوانسته‌ایم فرهنگ درست اسلامی را در جامعه اجرا کنیم و برای انتقالش به این افراد برنامه‌ی صحیحی داشته باشیم. باید بپذیریم که اشتباه کرده‌ایم و این خانواده است که بچه را به وجود می‌آورد و باید فرهنگ دینی را با اصول زیربنایی به او انتقال دهد، زیرا عمل، سایه‌ی اندیشه و منشعب از آن است و با سخن فرق می‌کند. سخنی که ما می‌گوییم شاید اندیشه‌ی ما نباشد؛ ولی در عمل به این صورت نیست. نوجوانان و جوانان فراری بر اثر این قضاوت‌ها و فشارهایی که در جامعه برای آنها به وجود آورده‌ایم، دیگر در خانواده گنجایش ندارند و رشته‌ی عواطف را پاره می‌کنند. اگر جامعه سالم باشد نوجوان دچار آسیب نمی‌شود؛ اما متأسفانه جامعه‌ی ما ناسالم است.»

**بانو شیرازی**، جامعه‌شناس و روان‌شناس بالینی، علل فرار دختران از خانه را چنین برمی‌شمارد:

## دختران فراری، بزهار، مجرم یا قربانی اجتماع

برخورداری از یک دید صحیح و نگاه آگاهانه نسبت به افراد جامعه (در نقش‌های مختلف، می‌تواند از ویژگی‌های یک جامعه‌ی سالم و معتدل باشد. حتی اگر تعدادی از آن افراد را به عنوان اشخاص خاصی بشناسیم، کسانی که به هر دلیل مرتکب یک سری اشتباه و خطا شده‌اند. در اینجا، آنها را فراری خوانده‌ایم ...

ولی آنها هنوز هم اعضای این جامعه هستند. باید آنها را بشناسیم، از شرایط و موقعیتی که در آن قرار گرفته‌اند اطلاع حاصل کنیم و بدانیم برای چه به این ورطه کشیده شده‌اند؛ تا بتوانیم صحیح‌تر با آنها رفتار کنیم. آنها حق دارند مانند دیگران از محبت و توجه برخوردار باشند.

به آنها چگونه نگاه می‌کنیم ... آیا در نظر ما دخترانی که از خانه فرار کرده‌اند، مجرم هستند؟ آیا باید مجازات شوند ...؟ آیا آنها را بزهار می‌دانیم، و آیا ... خیر، آنها هم جوانانی هستند مانند هزاران جوان و نوجوان دیگر ... با این تفاوت که ندانسته‌اند چه راهی را باید انتخاب کنند؟ و شاید ناخواسته تن به مسیری سپرده‌اند که سرانجامش، فنا و نابودی است. البته نباید از حق گذشت که عده معدودی هم هستند که با اطلاع کامل از آینده‌ی تاریک خود، دست به چنین کاری می‌زنند. ولی بیش‌تر کسانی که از آنها با عنوان «دختران فراری» یاد می‌کنیم، کسانی هستند که برخلاف میل و خواسته‌ی خود چنین نامی گرفته‌اند. کسانی که شاید ابتدا کار خود را نوعی شوخی با خانواده و یا حتی نوعی اعتراض می‌دانسته‌اند، اعتراضی که متأسفانه کمی طولانی‌تر از یک گله و شکایت عادی طول کشیده است.

بخش کلی دیدگاه جامعه نسبت به مسئله‌ی دختران فراری، با توجه به نحوه‌ی برخورد مسئولان امر به این مهم شکل می‌گیرد و ای کاش نگاه ناظران خانه‌ی ریحانه و سایرین کمی تخصصی‌تر بود. ای کاش در جامعه‌ی ما هر کسی با توجه به تخصص و توانایی‌های فردی خود، جایگاهی را اختیار می‌کرد. به گفته‌ی دیگر، ای کاش، جایگاه‌ها در اختیار کسانی قرار می‌گرفت که می‌توانستیم بگوییم شایسته سالاری انجام پذیرفته است. نمی‌توان انتظار داشت که جامعه به آسیب دیدگان اجتماعی به عنوان بیمار بنگرد؛ در حالی که کسانی که نقش مشاوران اجتماعی مسئولان امر را ایفا می‌کنند، چنین دیدگاهی ندارند و هنوز که هنوز است در سال‌های ابتدای قرن بیست و یکم، دختران فراری را یک مجرم و بزهار می‌دانند.

بانواسکندری یکی از طراحان و مجریان خانه‌ی ریحانه، درباره‌ی بزهار یا مجرم بودن دختران فراری ابراز می‌دارد: «من به هیچ عنوان نمی‌پذیرم که به این نوجوانان، بزهار یا فاسد بگوییم؛ حتی اگر تعدد ارتباطات داشته باشند. اینها فاسد نیستند، چون این عمل ملکه‌ی ذهنشان نشده است و اگر در سال‌های آینده این ذهنیت برای آنها به وجود آید، ما مسئولان

اطفال و نوجوانان با یک فرد بزرگسال در این است که، کودکان و نوجوانان بدون تصمیم قبلی و براساس احساسات آنها دست به فرار می‌زنند؛ ولی یک فرد ۳۰ ساله، یک انسان بالغ است و براساس یک تصمیم‌گیری، هدف و قصد قبلی این کار را انجام می‌دهد و منزل را ترک می‌کند.

به طور کلی دوره‌ی نوجوانی با تغییرات گوناگون جسمی و روانی همراه است و می‌توان گفت این دوره یکی از بحرانی‌ترین ادوار زندگی محسوب می‌شود.

در این دوره فرد نه کودک به حساب می‌آید و نه به درستی بالغ شده است. به عبارتی دیگر می‌توان گفت که در قلمرو بینابین جوانی و کودکی است. نوجوان در این دوره با فشارها و انتظارات خاصی روبه‌رو می‌شود.

مدیر خانه‌ی ریحانه، دلیل کاهش سن فرار دختران را گسترش ارتباطات می‌داند و ابراز می‌کند: «به دلیل گسترش ارتباطات، بچه‌ها در سنین ۱۰-۱۳ سالگی از طریق تصاویر با چیزهایی آشنا می‌شوند که در گذشته به صورت عادی در سن ۱۵-۲۰ سالگی با آنها روبه‌رو می‌شدند که موجب انحراف آنها می‌شود. در حال حاضر انواع سی‌دی‌ها و فیلم‌های ویدئویی در دسترس هستند؛ حتی در صورتی که دسترسی به ابزارهای ارتباطی ممکن نباشد، ارتباطات بین فردی، مانند رابطه‌ی دوستی بچه‌ها در مدرسه، باعث انتقال این مسائل می‌شود؛ بنابراین در کل، بچه‌ها در سنین پایین‌تر نسبت به مسائل آگاه می‌شوند.»

در گفت‌وگویی که در مجتمع قضایی و پزشکی قانونی با دختران فراری انجام داده‌ایم، مشخص‌ترین وجه مشترک بین این افراد، سن بسیار پائین آنها بود. بیش‌تر دختران دستگیر شده، بین ۱۳ تا ۱۷ ساله نشان می‌دادند. از بانواسکندری در مورد علت این امر می‌پرسیم، وی معتقد است: «سن ۱۳ تا ۱۷، سال سن نوجوانی است و این افراد پس از فرار از خانه و کسب کمی تجربه، پشیمان می‌شوند و به محض این که کوچک‌ترین امکانات را برای آنها فراهم کنیم، آن اعمال را تکرار نمی‌کنند. یکی از دلایل این که مصاحبه‌شوندگان شما از دختران فراری در این سنین بودند، حرفه‌ای نبودن آنهاست، زیرا اگر آنان حرفه‌ای بودند، به دست مأموران نیروی انتظامی نمی‌افتادند.»

وی ادامه می‌دهد: «دختران فراری دوره را در پیش می‌گیرند، یا این که خودشان قدرت اجرایی پیدا می‌کنند و بعد به شدت سرشان به سنگ می‌خورد و به سمت سلامت کردن زندگی خود با تمام سختی‌ها و مشکلات می‌روند؛ و یا به وادی فساد و فحشا کشیده می‌شوند. زیرا رشد عقلی آنها هنوز کامل نشده است. بین یک بچه تا یک نوجوان و فرایندی که بچه را به نوجوانی می‌رساند تفاوت وجود دارد و آن مرحله‌ی آزمون و خطاست. آن مرحله‌ای که باید ملموس شود و با حواس خود واقعیت اجتماع را درک کند.»



● **تصمیمات غیر تخصصی  
در مورد مسئله‌ی دختران  
فراری، یکی از معدود  
مجموعه‌هایی را که به  
صورت تخصصی پیرامون  
این آسیب اجتماعی  
فعالیت می‌کرد، مجبور به  
محدود کردن و شاید  
متوقف کردن فعالیت‌های  
خود کرده است.**

مقصر هستیم. به طور کلی وقتی مادرها و پنجره‌ها را محکم به روی جوانان فراری می‌بندیم، پس آنها به چه سمتی گرایش پیدا می‌کنند. آنها نیاز دارند تا مورد محبت قرار گیرند.»

بانو شیرازی در همین مورد اظهار می‌دارد: «دختر فراری از لحاظ اصول اجتماعی، بزهکار و مجرم نیست؛ بلکه شرایط و فشار مشکلات در خانواده باعث بروز این رفتار می‌شود. او به دلیل احساسی بودن، اولین و ساده‌ترین راه را انتخاب می‌کند که آن هم فرار از مشکل است. پس از خانه فرار می‌کند. ضمن این که به دلیل فراگیر شدن این موضوع او می‌خواهد بدانند کسانی دیگر که فرار کردند سرانجامشان چه شد و چگونه با مشکل خود کنار آمدند و این به دلیل روحیه‌ی کنجکاو و جست‌وجوگر جوان است.»

### خانه‌ی ریحانه؛ از مهر ۷۸ تا امروز

شیرازی، مدیر خانه‌ی ریحانه با کناره‌گیری موقت از سمت خود - که به نوعی نشانگر اعتراض او به تصمیمات اخیر معاونت اجتماعی شهرداری تهران است می‌گوید: «خانه‌ی ریحانه در ۲۵ مهر سال ۱۳۷۸ افتتاح شد. در ابتدای کار، هدف جمع‌آوری دختران خیابانی از سطح شهر بود تا از زشتی چهره‌ی شهر کاسته شود (چه دختران چه پسران)؛ اما در عمل متوجه شدیم که اگر بخواهیم تمام کودکان و دختران فراری، خیابانی را جمع‌آوری کنیم؛ در سطح کلان، شامل کودکان متکدی، شیشه‌پاک‌کن‌های خودرو و... نیز می‌شود. پس تصمیم گرفتیم فقط کار را بر دخترانی که از خانه فرار کرده‌اند، متمرکز کنیم. دخترانی که در خانواده مشکل داشته‌اند و به خاطر مشکلات از خانه بیرون آمده و در جامعه رها شده‌اند. پس از کلان به جزء آمدیم و به این نتیجه رسیدیم که این دختران در خانه مشکل دارند و خانه را ترک

می‌کنند و این به دلیل روحیه‌ی نوجوانی حساس آنهاست که غیرمنطقی و احساسی عمل می‌کنند و در سطح اجتماع رها می‌شوند. جامعه‌ای که با هزار مسئله روبه‌رو است و کسانی منتظر این نوجوانان هستند. یعنی پیش از این که ما بخواهیم دنبال این نوجوانان باشیم خیلی از باند‌های فساد، فحشا و مواد مخدر دنبال این افراد هستند. طبق پژوهش‌های ما، اینها یا از شهرستان به تهران فرار می‌کنند یا بالعکس. پس ما پایگاه‌هایمان را در پایانه‌ها قرار دادیم تا کودکان و نوجوانان سرگردان توسط مددکاران ما شناسایی شوند و به مراکز پذیرش آورده شوند. مددکاران، آموزش‌های لازم را برای برخورد با این افراد دیده‌اند؛ حتا زمانی که مددکاران در حال شناسایی افراد فراری بوده‌اند با باند‌های خلافکار که می‌خواستند فراریان را با خود ببرند، حرفشان شده بود. باند‌های خلافکار غذا و مکان در اختیار آنان قرار می‌دهند و با همین وعده‌ها آنان را به ورطه‌ی نابودی می‌کشاند که نتوانند به شهر خود و یازندگی طبیعی بازگردند.»

وی ادامه می‌دهد: «وقتی این کودکان را به بخش پذیرش می‌آورند، کارهای بهداشتی، پزشکی آنان انجام می‌شود و پس از چند روز که به آرامش



بهبودی این که بفهمند درخانه چه می‌گذرد. دیروز خانه‌ی ریحانه مأمونی بود برای دخترانی که مدتی زندگی خیابانی را تجربه کرده بودند، خانه‌ای بود که در آن عده‌ای، دلسوز آنها بودند، و به آنها می‌آموختند که چگونه دوست بدارند...

و امروز عده‌ای دیگر معتقدند: «هزینه کردن برای دختران فراری، دور ریختن پول است.»

خانه‌ی ریحانه، اگرچه نمی‌توانست تمام دختران فراری را تحت پوشش خود قرار دهد؛ ولی به هر حال باری نبود بر دوش این جامعه، بلکه باری از دوش آن برمی‌گرفت. دست کم می‌توانست عده‌ی محدودی را تا استقلال کامل خود همراهی کند و به آنها زندگی کردن را بیاموزد.

تصمیمات غیرتخصصی در مورد مسئله‌ی دختران فراری یکی از معدود مجموعه‌هایی را که به صورت تخصصی پیرامون این آسیب اجتماعی فعالیت می‌کرد، مجبور به محدود کردن و شاید متوقف کردن فعالیت‌های خود کرده است. تصمیمی که مرجع آن معاونت فرهنگی، اجتماعی شهرداری تهران است و امید آن می‌رود با دلسوزی، مشکل خانه‌های ریحانه و سبز برطرف شود.

رسیدند، کار مشاوره شروع می‌شود. پس از این که نوجوانان مشاوره می‌شوند، می‌فهمیم که هیچ کدام از آنها بدون دلیل فرار نکرده‌اند و هر یک مشکل خاصی داشته‌اند. میانگین سنی که ما برای کودکان فراری در نظر گرفته بودیم ۱۲ تا ۱۸ سال بود؛ که بعد متوجه شدیم مقطع سنی ۱۸ تا ۲۳ سال هم برای پذیرش آورده می‌شوند. در خانه‌ی ریحانه دختران فراری تا سن ۲۵ سال پذیرفته و در درجه‌ی اول مشاوره با آنها انجام می‌شود. در راستای همین مشاوره‌ها، علل فرار دختران مشخص می‌شود.»

### بچه‌ها باخانه‌ی ریحانه غریبه شده‌اند...

چند وقتی است بچه‌ها باخانه‌ی ریحانه غریبه شده‌اند... آنها این جا را خانه‌ی دوم خود می‌دانستند و امروز بسیاری برآنند که خانه‌ی دوم این دختران باید از بین برود.

مدیر خانه حتا موافقت نکرد برای خانه تابلو نصب کنند، میداد بچه‌ها احساس کنند که دیگران طور دیگری به آنها نگاه می‌کنند... و امروز... عده‌ای به عنوان مشارکت مردمی به بازدید بچه‌ها می‌آیند به